

شناختی از مارکسیسم

ریچارد دیوید. ولف

برگردان دکتور میر سید احمد جیش



بازپخش دیجیتال: انتشارات راه پرچم

شناختی از مارکسیزم

ریچارد دیوید. ولف

برگردان: دکتور میرسید احمد جهش

شناسنامه کتاب:

نام: شناختی از مارکسیزم
نویسنده: ریچارد دیوید. ولف

Richard D. Wolff

برگرداننده از انگلیسی: دکتور میر سید احمد جهش
ناشر: دیموکراسی درعمل
ویراستاران: محمد عالم افتخار و سلیمان کبیر نوری
تدوین دیجیتال: قاسم آسمایی
بازپخش دیجیتال: انتشارات راه پرچم

با تشکر از همکارانم در انجمن دیموکراسی در عمل که در تهیه این رساله صرف مساعی و همیاری نموده اند؛ هر یک: بتسی اویلا و لزفلیپس.

کسانی که پروژه را از شروع تا ختم رهنمائی کردند، مریپه کارنیمولا که با مشوره‌ها و اصلاحات مهم در زمینه حصه گرفته است. لوئیس دی لاکروز که با نگره اش به ظرافت پشتی رساله افزوده است، جک کییل و اندریا لانون که کاپی نهائی را ویرایش نموده اند. صحبت‌های پی‌شمار بین ما باعث ایجاد این رساله گردیده؛ در واقع آن صحبت‌ها دیموکراسی در عمل را به مثابه یک پروژه همکاری غیرانتفاعی تبارز می‌دهد.

فهرست مندرجات

أ	سخنی از مترجم
۱	پیش‌گفتار
۴	بخش اول
۸	بخش دوم
۱۶	بخش سوم
۲۵	بخش چهار
۲۸	بخش پنجم
۳۳	بخش ششم
۳۸	بخش هفتم
۴۵	جهت مطالعه بیشتر
۴۷	درباره ریچارد دیوید. ولف
۴۸	About Democracy at Work در عمل
۴۹	در مورد مترجم کتاب

سخنی از مترجم

اهدا به وطن پرستان نستوه، آنانی که در پیشا پیش سپاه دانش
بخاطر اعمار یک جامعه عادلانه می‌رزمنند.

برای آنکه سخن به درازا نکشد، نمی‌خواهم در مورد متن و محتوای کتاب «شناختی از مارکسیزم» چیزی بنویسم. برداشت و قضاوت از صلاحیت خوانندگان محترم است؛ اما می‌خواهم مسایلی را برجسته بسازم که انگیزه شد تا اقدام به ترجمه‌ی این اثر سنگین نمایم.

اول - تجارب چهل سال اخیر افغانستان نشان داد که برداشت اکثر روشنفکران ما (به استثنای آنانی که در مورد تحصیلات حرفه‌ای داشتند) از فلسفه، اقتصاد سیاسی و حکومت داری بیشتر به اساس قصه‌ها، شنیدگی‌ها و آنچه در اذهان شان متبلور شده بود و فکر می‌کردند که همه چیز را می‌دانند بود؛ در حالی که شاید یک مقاله و یا کتابی در مورد حیطه صلاحیت شان نه خوانده بودند و نمی‌دانستند. این وضع باعث شد که افراد و اشخاص از تمام جناح‌های درگیر افغانستان در حل مسایل بسیار مهم اجتماعی و سیاسی تسلیم احساسات و جاذبه‌های دینی، قومی، لسانی و منطقه‌ای گردیده، با شعارهای کاذب مرتکب اشتباهات مرگبار شوند و سانحه بی‌آفرینند.

دوم - از ۱۵۰ سال بدین سو، زمانی که کارل مارکس به مثابه یک منتقد اجتماعی ثابت نمود که نظام سرمایه‌داری نمی‌تواند عدالت اجتماعی را تأمین نماید؛ هدف تیر بالای نظام سرمایه‌داری قرار گرفت و نشرات و تبلیغات سرمایه‌داری؛ مارکس و مارکسیزم را در اذهان مردم به یک هیولای مخالف دین و دولت تبدیل نمود.

درحالی که قضیه برعکس است. کارل مارکس و رفیق هم نظرش فردریک انگلس هیچ‌گاهی بر ضد دین و دولت اعلان جنگ نداده و هیچ اثری بر ضد دین و دولت نوشته نکرده اند.

به ارتباط گفته ایکه «دین تریاک اجتماع است» نظر برآن است که تریاک تاثیر دوگانه دارد. همانطوری که شفا بخش است، اعتیاد به آن، فرد و جامعه را تباه می‌کند. به همین ترتیب انسان‌ها ناتوان اند و جهت کمک‌یابی همیشه به دین و خداوند (ج) پناه می‌برند.

اما در طول تاریخ دیده شده است که نیروهای اهریمنی از دین و منجمله از اسلام به مثابه افزار تهدید و کنترل مردم استفاده نموده میلیون‌ها انسان را به قتل رسانیده اند که هنوز هم این فاجعه در افغانستان، عراق، لیبیا، سومالیا، یمن و سوریه ادامه دارد.

بدین اساس نکته مرکزی تعلیمات کارل مارکس و فردریک انگلس نه دین و دولت بلکه **تغییر مناسبات تولید یعنی تعویض مالکیت خصوصی به مالکیت اجتماعی** و ایجاد یک نظام عادلانه اقتصادی می‌باشد.

سوم - افکار فلسفی و سیاسی که امروز ما داریم، مال کدام مملکت یا ملت و کدام شخص نیست، بلکه زادهٔ جامعه و محیط ما و افکار عمومی بشریت است که نسل به نسل انتقال یافته و تکامل نموده است. متفکران و فیلسوفان افکار گذشته را تحلیل و تجزیه نموده چیزی از خود به آن کم و زیاد کرده اند. بشریت از صبحگاهان تمدن به فکر داشتن یک جامعه عادلانه بود. افلاتون فیلسوف یونان قدیم شاگرد سقراط و استاد ارسطو؛ ملکیت خصوصی را منشه همه بدبختی‌ها می‌دانست.*

*https://www.youtube.com/watch?v=Fv_FjYT_۳IE&ab_channel=

از جمله فلاسفه آلمانی که بیشتر به موضوع بحث ما ارتباط می‌گیرد، جورج ولهلم فریدریک هیگل و لودویگ فیورباخ استند. هیگل و فیورباخ و تعداد دیگری از فلاسفه آلمانی با تحلیل و ارزیابی فلاسفه یونان و متقدمین شان؛ فلسفه کلاسیک آلمان را به وجود آوردند.

هیگل یک فلسوف ایدئالیست است. هسته مرکزی افکارش را ایده مطلق یا عقل کل تشکیل می‌دهد. اما از اینکه او دیالکتیک و قوانین آن را که یک موضوع عینی و ماتریالیستی است کشف نموده است، او را ایدئالیست ابژکتیف می‌خوانند. در ابتدا کارل مارکس خود را پیرو و شاگرد هیگل می‌گفت. اما وقتی با آثار فیورباخ که یک فلسوف ماتریالیست بود و اما دیالکتیک را قبول نداشت؛ و از همین رو او را ماتریالیست سوبژکتیف می‌خوانند، آشنا شد؛ تغییر عقیده داد. مارکس با گرفتن ماتریالیزم از فیورباخ و دیالکتیک از هیگل؛ فلسفه ماتریالیزم خود را ساخت.

ماتریالیزم مارکس به دو بخش، **ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی** تقسیم شده است. فلسفه مارکس نظریه شخصی اوست. او هیچگاه کسی را به پذیرش آن مجبور و یا تشویق نکرده است. بخش عمده آثار کارل مارکس؛ اقتصاد سیاسی اوست که مفصلاً در اثرش به نام «**سرمايه**» انعکاس یافته است و شما در متن کتاب به صورت بسیار مختصر با آن آشنا میشوید.

در مجموع کارل مارکس آثار خود را با انتباه، اتکا، تحلیل و تجزیه سه منشه ذیل بوجود آورده است:

۱. فلسفه کلاسیک المان.
۲. آثار آدم سمت و دیود ریکاردو- اقتصاددانان قرن ۱۸ انگلیس.

۳. آثار سوسیالیست‌های تخیلی فرانسه مانند سنت سیمون و چارلس فوریر.

آرزومندم این برگردان بتواند خوانندگان محترم را در شناخت بهتر از مارکسیزم کمک نماید.

با اظهارسپاس و امتنان از نویسنده نامدار وطن جناب محمد عالم افتخار و جناب سلیمان کبیرنوری نویسنده، دیپلمات و تحلیلگر سیاسی که در ویراستاری این رسا له بذل توجه نموده اند.

پیش‌گفتار

برکزیت، ترومپ، موج جهانی راست‌گرائی ضد مهاجر و ضد خارجی؛ نشان می‌دهد که نظام سرمایه‌داری بعد از فروپاشی اقتصادی سال ۲۰۰۸، عمیقاً با مشکل مواجه شده است. این وضع تکرار وقایعی است که بعد از فروپاشی سال ۱۹۲۹ در جاهای زیادی به وقوع پیوسته است. میلیون‌ها نفر از زوال اقتصادی به وحشت افتادند. هیچ چیزی، نه تحصیل، نه رسانه‌ها و نه رابطه با جریان‌های سیاسی منتقد، آنها را برای یک فروپاشی دیگر و از دست دادن بعدی ده سالی که به آهستگی گذشت، آماده نساخته بود. اعتصاب‌های ناشی از قهر و درمانده‌گی صورت گرفت تا به شکلی از تنزل اقتصادی جلوگیری نماید.

با در نظر داشت جنگ سرد نیم قرن‌ه‌ی گذشته و تاثیر آن بالای سیاست، فرهنگ و ایدئولوژی، خیلی تعجب آور بود که امواج بزرگ اعتراض‌های سیاسی شکل اعتراض جناح راست را به خود گرفت. میلیون‌ها نفر بر ضد دستگاه سیاسی که مسئول کنترل نیروهای سقوط‌دهنده اقتصاد بود قرار گرفتند. اما بعدن دستگاه سیاسی آنهایی را که عامل سقوط اقتصاد بودند، بیل اوت (معاضدت - یاری مالی. مترجم) نموده و برعکس بالای قربانیان حادثه، کسانی که متضرر شده بودند، تدابیر ریاضتی وضع نمود. رای دهی به سوسیالیست‌ها هم به ناکامی گرائید. چه احزاب بزرگ سوسیالیستی با نیولبرالیزم حاکم توافق نموده بودند.

اکنون بعضی‌ها به اشتباه خود و دیگران پی برده اند. آنهایی که از سیستم سرمایه‌داری سرخورده و ناامید شده اند، به جستجو پرداخته و جواب‌های بهتری نسبت به آنکه فقط دستگاه سیاسی

را ساقط کنند می‌یابند. آرزو دارند به تحلیل و تجزیه عمیق و انتقادی پردازند تا بدانند که چه چیزی در جامعه معاصر و اقتصاد سیاسی آن به شکل نادرست و اشتباهی سیر می‌نماید. آنها جرئت می‌کنند از... در مورد تغییر سیستم بپرسند.

از این رو آنها راه نقد از سرمایه‌داری را در عنعنه مارکسیستی دریافته و آنچه را که ارائه می‌کنند و آنچه را که مدت مدیدی از گفتمان سیاسی، دانشگاهی و رسانه‌ای پنهان مانده بود کشف و درک نموده‌اند.

تقاضا جهت آشنائی به مقدمات مارکسیزم و تغییرات اجتماعی را که پیشنهاد می‌نماید، به شکل فزاینده روبه تزايد است. این رساله پاسخی به آن درخواست‌هاست و می‌خواهد اساسی را جهت حل واقعی مسایل در زمانی ارائه نماید که نواقص و ناکامی‌های سرمایه‌داری معاصر آشکار شده است: کالا و مواهب اقتصادی عمدتاً به گروه ۱٪ رسیده ولی دیگران با نابرابری‌های توهین آمیز، بی‌ثباتی و رهبران سیاسی مرتجع مسخره می‌گردند.

مارکسیزم همیشه سایه انتقادی سرمایه‌داری بود. کنش و واکنش متقابل هر دو را تغییر داد. اکنون مارکسیزم یک بار دیگر قدم به روشنی می‌گذارد. سرمایه‌داری فاسد شده و از شدت فساد خود می‌لرزد.

امید است این رساله برگشت مارکسیزم را در عصر ما کمک نماید.

«تاریخ جوامع وجود داشته تا حال تاریخ

مبارزهت طبقاتی میباشد.»*

*مارکس. ک. ، انگلس. ف. مانفیسیت حزب کمونست. مسکو: دستگاه نشراتی
پروگرس ۱۹۶۶.

Marx, K., & Engels, F (۱۹۶۶) Manifesto of Communist Party.
Moscow: Progress Publishers.

بخش اول

قدرت و مؤثریت امروز انتقاد مارکس از نظام اقتصادی سرمایه‌داری، ما را واداشت تا این رساله را اکنون پیشکش نمائیم.

سرمایه‌داری گسترشش را از زمان مارکس آغاز نموده و امروز یک نظام اقتصادی جهانی می‌باشد. با وجودی که در طول زمان به شیوه‌های مختلف دستخوش دگرگونی گردیده، ولی هنوز درونمایه آن به شکل یک نظام خاص اقتصادی باقی مانده و بصورت منحصر به فرد از بردگی، فیودالی و دیگر سیستم‌های تاریخ بشری فرق دارد.

شیوه تولید و توزیع کالا و خدمات در سرمایه‌داری، ساختار اساسی، تحرک، نواقص و بی‌عدالتی‌های آن را که مارکس با حدت انتقاد می‌کرد، نگه‌داشته است.

چرا ما باید به منتقد بزرگ اجتماعی مانند مارکس توجه نمائیم؟

دیدگاه و درک منتقدین یک جامعه نسبت به ستایش‌گران آن فرق می‌نماید. اشخاص باهوش برای درک بهتر نه تنها جامعه را مستقیم بررسی می‌کنند، بل می‌بینند که دیگران در مورد چه نظر دارند. بنابراین توجه می‌کنند که:

۱. موافق‌ها چه عقیده دارند و

۲. مخالف‌ها به چه نظراند

و از تمام آن بررسی‌ها، نتیجه‌ی دقیق به دست می‌آورند.

بطورمثال، تصورکنید می‌خواهید راجع به خانواده‌ای که در بالای کوچه زندگی می‌کند (مادر، پدر و دو طفل) چیزی بدانید. بگذار

فرض کنیم که ما نوجوانی را می‌شناسیم که فکر می‌کند این خوبترین خانواده ایست که گاهی در آنجا زیسته است. نوجوان دیگر فکر می‌کند که خانواده سببی از اختلال روانی می‌باشد. جهت مطالعه خانواده درست نخواهد بود که فقط با یک کودک سخن زد، بلکه اصل صداقت از ما می‌طلبد تا با هر دو کودک تماس گرفته، سولاتی مطرح کنیم تا بشنویم که آنها چه می‌گویند. همچنان با والدین خانواده به تنهایی و با همه یکجا باید مصاحبه کرد. بدین ترتیب ما می‌توانیم در مورد خانواده مفروض؛ خوبترین نتیجه‌گیری و قضاوت را داشته باشیم.

سرمایه‌داری را نیز به همین ترتیب میتوان شناخت. بناءً ایجاب می‌نماید تا ما نظام را مستقیماً تحت بررسی قراردادها ارزیابی‌های منتقدین و همچنان ستایش‌گران و تحلیل‌گران آن را در نظر داشته باشیم.

این روند زمانی خیلی مشکل می‌شود که یک مضمون بزرگ اجتماعی، موضوع کشمکش میان منتقدین و طرفداران سرمایه‌داری ایجاد می‌شود.

ما باید اعتراف نمائیم که واژه‌هایی مانند مارکس و مارکسیزم، سوسیالیزم، کمونیزم، و همه آنها برای بسیاری‌ها در بسیاری از سال‌ها واژه‌های ترسناکی بوده است. در اضلاع متحده حتی قبل از جنگ سرد، مدافعین و ستایش‌گران سرمایه‌داری اکثراً منتقدین سرمایه‌داری را توهین نموده آنها را خطرناک، خاین، خارجی، ضد امریکا و ضد عیسویت می‌خواندند. از سال ۱۹۴۵ به بعد امریکائی‌ها تعلیم دیدند، تشویق شدند، تحت فشار قرار داده شدند تا سوسیالیزم، کمونیزم، مارکسیزم و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی را به نظر ترس، اضطراب و نفرت نظاره نمایند. بنابر این اکثریت امریکائی‌ها به آثار کارل مارکس کم و یا هیچ توجه نکردند.

استادان در تمام سطوح آثار مارکسیستی را یا نادیده گرفتند و یا با کوتاه‌نظری تحقیر و منکوب نمودند. رهبران مشاغل، ژورنالیست‌ها، فرهنگیان و دانشگاهیان از آن استادان می‌آموختند (ترجیحاً که نمی‌آموختند) و بدین ترتیب آنها چهل خود و تحویل نگرفتن مارکس و مارکسیزم را تمرین می‌کردند.

بحران سرمایه‌داری سال ۲۰۰۸ بسیاری‌ها را تکان داد؛ تا بدانند که سرمایه‌داری همان نظام کهنه اقتصادی ناپایدار است که ناپایدار باقی مانده است. به همین ترتیب سرعت سرمایه‌داری امریکا بصوب نا برابری بی‌حد و حصر اقتصادی ادعایی را که "سرمایه‌داری موهبت می‌آورد" باطل ساخت و یا اقلأً این مطلب را برملا ساخت که سرمایه‌داری بیشتر به یک فیصد (طبقه ممتاز. مترجم) نفع می‌رساند نه به ۹۹٪ توده‌ها. (مترجم).

در سال‌های اخیر دیده می‌شود که روش انتقادی در رابطه با سرمایه‌داری بصورت جهانی دوباره آغاز و به سرعت جریان دارد. علاقه به مطالعه آنچه منتقدین سرمایه‌داری برای گفتن دارند و گزینه‌ای را که پیشنهاد می‌نمایند زیاد شده است. این رساله بازتاب دهنده این واقعیت است که می‌خواهد در این راستا سهمی داشته باشد.

در ۲۰۰ سال اخیر کارل مارکس و گرایش‌های عمیقاً متأثر شده از آثار مارکس، از جمله منتقدین برجسته سرمایه‌داری بوده اند. به عبارتی دیگر مارکسیزم روایت پیشگام اندیشه و عمل در انتقاد از سرمایه‌داری بوده و از افکار و تجاری‌نماینده‌گی می‌کند که از نسل به نسل در اطراف و اکناف جهان انباشته شده است. آن نسل‌ها کوشش کرده اند تا با استفاده از بینش انتقادی مارکس جامعه را فراتر از سرمایه‌داری ببرند. مارکس و مارکسیزم برای جناح منتقد سرمایه‌داری آنقدر مهم اند که آدم سمت، دیود ریکاردو و جان مینارد کینس برای جناح تجلیل‌کننده سرمایه‌داری.

«شیوه تولید زندگی ما در؛ روند عمومی زندگی

اجتماعی، سیاسی، و فکر را تعیین می‌کند.»*

*مارکس، ک. سهمی در نقد اقتصاد سیاسی. مسکو: دستگاه نشراتی پروگرس
۱۹۷۰.

Marx, K (۱۹۷۰). A contribution to the critique of political
economy. Moscow: Progress Publishers

بخش دوم

چه انگیزه‌ای باعث شد که در نیمه‌ی قرن ۱۹ در اروپا، کارل مارکس به مثابه یک جوان در حال رشد؛ منتقد سرمایه‌داری شود؟

پاسخ به این پرسش آنست که قسماً انقلاب آمریکا و انقلاب اواخر قرن ۱۸ فرانسه زمینه را فراهم ساخت. مارکس به ویژه خواسته‌های اساسی این انقلاب‌ها؛ یعنی آزادی، برابری و برادری انقلاب فرانسه و دیموکراسی آمریکا را پذیرفته بود. او می‌خواست تا که آن خواسته‌ها در جامعه مدرن عملی گردد.

مارکس فکر می‌کرد سرمایه‌داری‌ای را که انقلابیون فرانسوی و امریکائی جانبداری می‌کنند؛ نسبت به فیودالیزم، بردگی و سیستم‌های گذشته‌ی تاریخ بشریت برتری دارد. او مانند بسیاری از جوانان زمانش معتقد بود که سرمایه‌داری، آزادی - برابری - برادری و دیموکراسی را که انقلابیون فرانسوی و امریکائی وعده داده بودند، باخود خواهد آورد.

اما؛ تقریباً ۷۵ سال‌ی که دوره‌ی سالمندی مارکس را از انقلاب فرانسه و آمریکا جدا می‌کرد، مارکس را با تضاد عمیقاً چالش دهنده مواجه ساخت.

انقلاب‌ها در استقرار سرمایه‌داری موفق شدند. سرمایه‌داری در گرد و نواح مارکس، در اروپای غربی در تپش و ترقی بود و به جاهایی رسید که در آن جاها نظام‌های کهنه اقتصادی برده‌داران و برده‌ها، مالکان و سرف‌ها (سرف - دهقان‌ی که با زمین خریدوفروش میشد. مترجم) وجود داشت و به عوض شان در سیستم ایجاد شده‌ی سرمایه‌داری مردان و زنان نسبتاً "آزاد" به نام کارفرما و کارگر ظهور

نمود. ولی سرمایه‌داری‌ای که مارکس تجربه نمود؛ نتوانست آزادی، برابری، برادری و یا دیموکراسی واقعی را برقرار سازد. علاوه بر آن علائم کمی از حرکت‌ها درین راستا را نشان داد. در عوض وقتی کارل مارکس به اروپای اطرافش نظاره کرد، مشاهده نمود که چه می‌گذرد و انعکاس همه آنچه را که پدید آمده بود در ناول‌های چارلس دیکنسن، ایمیل زولا، ماکسیم گورکی و جک لندن مشاهده کرده درک نمود که خلای بزرگی بین بخش نسبتاً کوچک مردم که متمول، تحصیل کرده، باسواد و مرفه اند و انبوهی از کارگران زراعتی، صنعتی و خدمات عامه که از فقر، بی‌سوادی و بی‌تحصیلی رنج می‌برند، وجود دارد.

مارکس احساس نمود که سرمایه‌داری به آن همه مردمی که او را در نابودی فیودالیزم و بردگی حتی با براه اندازی انقلاب‌های خونین کمک نمودند خیانت کرده و نتوانسته به آن مردم آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی به ارمغان بیاورد.

پس او برای خودش یک هدف تعیین نمود.

"چه واقع شد؟" برایش سوال بزرگی بود. چرا سرمایه‌داری به وعده اش عمل نکرد؟ آیا کوشش نمود اما ناکام شد؟ واگر اینطور باشد؛ چرا؟

پژوهشی را که مارکس به عهده گرفت و بعداً با نزدیکترین همکارش آنرا به رشته ی تحریر درآورد، مشتمل بر سهم مارکس در برداشت انتقادی از سرمایه‌داری است.

او کشف نمود که علت ناکامی سرمایه‌داری در برآورده ساختن آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی ساختار و عوامل اجتماعی سرمایه‌داری بوده که مانع تحقق آن اهداف رفیع می‌گردد. مارکس آن اهداف را چون اهداف خود، حفظ نمود.

بالاخره مارکس بدین نتیجه رسید که پیشرفت واقعی در رسیدن به آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی مستلزم تغییر سیستم اقتصادی سرمایه‌داری به سیستمی اقتصادی است که او آنرا سوسیالیزم خواند.

پژوهشی که به این نتیجه‌گیری منتهی شد، عمیقاً تاریخی بود. تاریخ نظام‌های اقتصادی قبل از سرمایه‌داری مدارک خیلی مهم را به دسترس مارکس گذاشت. دو نظامی را که مارکس در محراق توجه خود قرار داد فیودالیزم و بردگی بود.

در نظام اقتصاد بردگی انسان‌ها که مصروف تولید و توزیع کالا و خدمات بودند به دوگروه تقسیم شدند: برده‌داران و برده‌ها.

ثروت، قدرت و تفوق فرهنگی به طور انحصاری به دست برده‌داران بود. برده‌ها دارائی برده‌داران بودند. بصورت عمومی برده‌ها وظایف تولید و توزیع را به دوش داشتند و برده‌داران برده‌ها را نظارت می‌کردند. جوامع بردگی گذشته را برده‌داران شکل داده؛ اداره و پیش رانی می‌کردند و در طول زمان نظام را مرمت و احیا می‌نمودند.

برده‌داران می‌خواستند همیشه با دار باشند و فرزندان شان به نوبه خود با دار شوند. اگر کسی در جامعه بردگی برده تولد می‌شد تقریباً همیشه برده باقی میماند و اطفالش نیز برده می‌بود.

برده‌ها در روابط شان با برده‌داران؛ سهم ناچیزی از آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی داشتند.

در سیستم اقتصادی فیودالی موقوف‌های برده و برده‌دار ناپدید گردیده جایش را لارد و سرف (مالک و دهقان. مترجم) گرفت. در فیودالیزم اروپائی سرف که کار را انجام می‌داد تحت مراقبت و تسلط مالک قرار داشت. وظایف مالکان بیشتر مشابه بود به آنچه که برده‌داران به ارتباط بردگان انجام می‌دادند. معهداً از اینکه سرف‌ها

مانند برده‌ها ملکیت کسی نبودند موقف اجتماعی شان در وقت تولد مانند موقف والدین شان می‌بود طوری که برده‌ها هم موقف اجتماعی والدین شان را داشتند.

سرمایه‌داری با بردگی و فیودالیزم به مثابه نظام‌های اقتصادی در عین زمان دارای تمایز و شباهت‌هایی بود، تمایز به سببی داشت که انقلابیونی که جهت استقرار سرمایه‌داری سیستم سابقه را ساقط نموده بودند برای آزادی برده‌ها و دهقان‌ها از موقف‌های انقیادی شان پافشاری نموده همه را آزاد و برابر اعلان نمودند. هیچکس نباید در وابستگی برده مانند و سرف مانند قرار داشته باشد. همه باید از بندگی رها و از آزادی محظوظ گردند.

بالاخره، طرفداران و مدافعین سرمایه‌داری، دیموکراسی‌سازی سیاسی یک فرد. یک رأی را در سیاست حمایه و در بین قشرهای وسیع مردم توسعه دادند.

سرمایه‌داری در بُعد بسیار مهم و مرکزی اش مشابه به بردگی و فیودالیزم بود. مارکس این نکته‌ی مرکزی را به مثابه بخشی از توضیحش در مورد "استثمار" بردگی در جلد اول «سرمایه» درج نموده است. کالا و خدماتی را که برده‌ها تولید می‌کنند بصورت فوری و کاملاً ۱۰۰٪ (مثل خود برده‌ها) به ملکیت برده‌دار تبدیل می‌گردد. برده‌دار تصمیم می‌گیرد که چه وقت، چطور و چقدر از فراورده برده را به او بدهد؛ تا جهت تولید مجدد؛ مصرف (غذا، البسه و سرپناه) نماید. این پی‌آمد می‌تواند به قسمی ارائه گردد که کار روزانه‌ی برده‌ها را به دو بخش تقسیم نمائیم:

بخش اول - کاری که مازادش جهت مصرف به برده داده می‌شود و مارکس این بخش را "کار ضروری" می‌خواند.

بخش دوم - کار برده‌ها که حاصلش را برده‌دار حفظ و مصرف می‌کند. مارکس این بخش را "کار اضافی" می‌خواند. این کاری بود که

برده‌ها آنرا فراتر از حد لازم برای هر سطح از تولید که برده‌دار برای
شان دستور می‌داد انجام می‌دادند.

عین مطلب می‌تواند در مورد فیودالیزم نیز صدق نماید. در فیودالیزم
دهقان یک بخش از وقت خود را بالای زمینی که برایش تعیین
میشد، کار می‌کرد و حاصلش را خودش می‌گرفت. اما بخش دیگر
وقتش را بالای زمینی کار می‌کرد که حاصل آن به لاردر یا زمیندار
می‌رسید.

بدین اساس؛ کاری که دهقان حاصلش را خودش می‌گیرد "کار
ضروری" و کاری که حاصلش را زمیندار می‌گیرد "کار اضافی" می‌باشد.

مارکس برده‌ها و سرف‌ها (دهقانان. مترجم) را کارکنان استثمار شده
می‌خواند. دقیقاً بخاطر آنکه بخشی از حاصل کارشان را شخص
دیگری غیر از خودشان صاحب می‌شود.

مارکس استدلال می‌نماید که سرمایه‌داری به سببی مانند بردگی و
فیودالیزم باقی مانده است که:

۱ - اشتراک‌کنندگان پروسه تولید و توزیع کالا و خدمات را به
دو گروه (کارفرمایان و کارگران) تقسیم می‌نماید.

۲ - روز کاری یا وقت کارکنان را به دو بخش (ضروری و اضافی)
تقسیم می‌کند.

فقط اشکال این تقسیمات در بردگی، فیودالی و سرمایه‌داری فرق
دارد؛ اما در واقع به ذات خود همه یک چیز اند.

در سرمایه‌داری یک کارگر موافقه می‌کند تا کار نماید. فرض کنیم
برای یک هفته؛ و آنگه مزدش را در آخر هفته به روز جمعه بعد از
ظهر بدست می‌آورد؛ محصولاتی را که در طول هفته؛ این کارگر
تولید می‌نماید کارفرما تا آخر هفته می‌فروشد.

عاید فروش مجموعی محصولات مشتمل است از بخشی مساوی به هزینه تولید که برای جبران مصارف تولید تخصیص داده می‌شود.

بخش دیگر عاید که به کارفرما تعلق دارد به دو حصه تقسیم می‌شود. یک حصه به کارگر دستمزد داده می‌شود و حصه دیگر به کارفرما می‌رسد.

دستمزدها ثمره وقت "کار ضروری" کارگر و عایدی که کارفرما می‌گیرد؛ ثمره وقت "کار اضافی" کارگر است. بنابراین کارگر "آزاد" سرمایه‌داری. کسی که نیروی کار خود را در بدل دستمزد می‌فروشد؛ فقط مانند برده و سرف (کارکنان اسیر) استثمار می‌گردد.

مارکس گفت: سرمایه‌داری هیچگاهی از نمونه‌های اقتصادی که در آن اقلیت بر اکثریت تسلط دارد فراتر نرفت. سرمایه‌داری فقط دوگانگی برده و برده دار، دهقان و مالک را به یک نوع جدید تعویض نمود. و لهذا هنوز یک اقلیت حاکم استثمارگر با تغییر نام یعنی "کارفرما" و یک اکثریت استثمار شونده اما تحت یک نام دگر یعنی "کارگران" آنجا وجود دارد.

اقلیت حاکم در نظام سرمایه‌داری مانند نظام بردگی و فئودالی نیز رول مهم اجتماعی را بازی کرده و می‌نماید. کارفرمایان چون سیاسیون؛ سمت و سوی انکشاف اجتماعی را کنترل نموده تصامیم مهم را در محل کار اخذ می‌کنند و نمایش اداره را پیش می‌برند. کتله‌های وسیع مردم مادون و زیردست اند.

مارکس نشان داد که علت کلیدی ناکامی سرمایه‌داری در تأمین آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی ساختار داخلی موسسه سرمایه‌داری می‌باشد. در آن موسسه‌ها یک گروپ کوچک (مالکان و مدیران کلان) در رأس واقع بوده؛ به ارتباط آنکه چه را، چطور و در کجا تولید نمایند و با مازاد کار اضافی کارگران شان چه کنند؛

فیصله‌های کلیدی را اتخاذ می‌نمایند. کارگران بطور منظم از اشتراک در اتخاذ تصمیم محروم گردیده ناگزیر ساخته می‌شوند تا آنها را بپذیرند.

این دیموکراسی نه بلکه ضد آنست.

مارکس در سال ۱۸۸۳ درگذشت. با سپری شدن ۱۳۵ سال از آنوقت ایده‌هایش به تمام اکناف و زوایای جهان انتشار کرد. مردم با شرایط مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در آنچه مارکس و بعداً مارکسیست‌ها نوشتند، گفتند و کردند معنی بزرگی یافتند.

همه ممالک در سیاره ما سازمان‌ها، اتحادیه‌ها، روزنامه‌ها، انجمن‌ها و حزب‌های سیاسی مارکسیستی دارند. آنها همه معنایی در مارکسیزم یافته‌اند و هنوز هم می‌یابند.

«لشاکه به معنی واقعی کلمه یک حیوانه سیاسی
است نه فقط یک حیوانه که وهی بلکه حیوانی
که می تولد خودش را در جامعه برجهت سازد.»*

* مارکس ک.، نیکولوس م. گروندرایس : مبانی نقد اقتصاد سیاسی. نیویارک:
وانتج بوکس. ۱۹۷۳

Marx, K., & Nicolaus, M (۱۹۷۳). Grundrisse: Foundations of
the critique of political economy. New York: Vantage Books.

بخش سوم

سهام مارکس در اقتصاد خیلی بزرگ است. در آن وقتی که بصورت نسبی تعداد تحصیل کرده‌ها و حتی باسوادان در اروپا محدود بود، مارکس شخص تحصیل کرده، وسیعاً درگیر دانش و از خردمندان اروپای زمان خود بود. او رسماً به تحصیل فلسفه پرداخته کارش را به حیث استاد فلسفه آغاز نمود که بعداً علاقه اش به جهان ماحول، او را به سرعت به طرفی برد تا کسی شود که امروز ما اکونومیست (اقتصاد دان. مترجم) می خوانیم.

در اینجا ما؛ قبل از آنکه به توضیح و مستند سازی مجذوب کننده مارکس بپردازیم؛ یافته اصلی مطالعات اقتصادی او را ارائه می کنیم. از یادداشت‌های سابقه تا امروز می دانیم که انسان‌ها در هر جامعه بشری چیزی را تولید و توزیع می کنند که مارکس آنرا "مازاد" می خواند.

باید توضیح نمائیم که مقصد مارکس از مازاد چه می باشد؟

مارکس می گوید که در جوامع بشری کار باعث شد تا انسان‌ها جان به سلامت ببرند. آنها طبیعت را طبق ضرورت خویش تغییر دادند. از پشم لباس ساختند تا گرم باشند، از درختان سرپناه ساختند تا از باد و باران در امان باشند و غیره. انسان‌ها در کار از دماغ و عضلات شان استفاده نمودند تا مواد مفید و قابل مصرف را که جوامع بشری وابسته به آن است تولید نمایند.

اما همه انسان‌ها کار نمی کنند. همه از دماغ و عضلات خود کار نمی گیرند تا طبیعت را تغییر دهند. همیشه گروه‌های خورد و بزرگ جامعه انسانی وجود دارد که کار نمی کنند. آنها در صورتی زنده

می‌مانند که عده‌ای از اعضای دیگر جامعه کار کنند و بیشتر از مصرف خود؛ تولید نمایند.

مقصد مارکس از "مازاد" فرآورده ایست که کارگران بیشتر از مصرف شان تولید می‌کنند. توزیع مازاد به اشخاص دیگر به جز از کارگرانی که آن را تولید نموده اند باعث می‌شود تا آن اشخاص در جامعه زنده بمانند. نوزادان مثالی از آنهایی اند که نمی‌توانند دماغ و عضلات خود را جهت دگرگونی طبیعت به کار ببرند؛ زیرا هنوز نمی‌توانند ایستاده شوند. یک تعداد از اعضای جامعه باید به تولید مازاد پردازند تا نوزادان از حساب "مازاد" شان زندگی کنند.

تولید کنندگان مازاد که مارکس دقیقاً آنها را کارکنان ایجادگر می‌خواند در اکثر جوامع به تولید و توزیع مازاد نه تنها برای نوزادان می‌پردازند، بلکه اطفال، مریضان و سالمندان و همچنان آنهایی که می‌توانند اما نمی‌خواهند مازاد تولید کنند نیز از جمله گیرندگان مازاد می‌باشند. مازادی که توسط یک تعداد از اعضای جامعه انسانی تولید می‌گردد حیات کسانی را که اخذ کننده مازاد اند تأمین می‌نماید.

ما با آوردن یک مثال توضیحی از جامعه بردگی آغاز می‌کنیم:

وقتی یک برده بالای مزرعه بردگی کار می‌نماید هر چیزی را که تولید می‌کند فوری و اتوماتیک به برده‌دار تعلق می‌گیرد. معمولاً برده‌دار بخشی از فرآورده برده را به شکل (غذا، لباس و سرپناه) پس برایش می‌دهد تا برده بتواند فردا باز؛ کار نماید. برده‌دار بخش دیگر فرآورد برده را برای احیای دوباره ادوات، سامان الات و مواد مورد استعمال برده به کار می‌برد. باقی مانده آنچه برده تولید می‌نماید "مازاد" برده است که مانند هر بخشی از فرآورد برده به برده‌دار تعلق می‌گیرد.

برده‌دار این مازاد را نه تنها به مصرف شخصی خود می‌رساند، بلکه نوکران، محافظین و اشخاص دیگر را که تشخیص می‌دهد، فعالیت شان برایش ضروری می‌باشد، نیز تمویل می‌نماید. برده‌دار بخشی از

مازاد برده را صرف فعالیت‌هایی می‌نماید که بتواند ذریعه آن نظام تحت نظارتش را حفظ نموده، بسط و توسعه بدهد. به طور مثال: برده‌دار شاید بخشی از مازاد برده‌ها را برای گروه‌هایی بدهد که برده‌های فراری را دستگیر کرده برگشت می‌دهند.

اینها و سایر کسانی که از حساب بخشی از مازاد برده‌ها که توسط برده‌دار برای شان توزیع می‌گردد زندگی می‌کنند، در کار شان (برای خدمت برده دار) از دماغ و عضلات خویش استفاده می‌کنند؛ اما مازاد تولید نمی‌کنند؛ از این سبب مارکس آنها را کارکنان غیرمولد می‌خواند.

همیشه وقتیکه مارکس به مثابه منتقد اجتماعی و نظریه پرداز می‌خواهد فرق بین کارگران مولد و غیرمولد را برجسته بسازد، متوجه می‌گردد که تفاوت بین گروه‌ها پی‌آمد مختلف و مهمی برای هر دو گروه و گرایش مختلف شان با نظام موجود و پروژه‌های فراتر از نظام دارد.

به همین‌طور مارکس تفاوت‌ها و وجوه مشترک کارگران مولد و غیرمولد را برجسته می‌سازد. بطور مثال- وجه مشترک آنکه همه برده هستند؛ یک موضوع مهم برای هر پروژه سیاسی متحد‌کننده برده‌ها به یک نیروی قوی اجتماعی است؛ اما این وجه نمی‌تواند اختلافات شان را کتمان نماید.

برده‌دار از حساب "مازاد" زندگی می‌کند او نه در مزرعه پنبه کار می‌کند، نه میوه جات، سبزیجات، مسکه و پنیر و گوشت تولید می‌نماید. همه این کارها را برده‌های مولد انجام می‌دهند. آنها بیشتر از حد ضرورت شخصی شان غذا، پنبه و لباس و هر نوع کالای دیگر تولید می‌کنند. و این "بیشتر" به شکل کالا و اگر فروخته شود؛ به شکل پول به برده‌دار تحویل داده می‌شود. برده‌دار عاید را طوری به کار می‌برد تا این نوع جامعه را محافظه کند و تداوم بخشد. برده‌دار از حساب مازاد برده قوی شده در راس قرار می‌گیرد.

عین منطق فوق در تحلیل مارکس از فیودالیزم نیز صدق می‌نماید. در فیودالیزم کارکنان مولد، دهقانان اند و مازادی را که تولید می‌کنند تحویل زمیندار می‌گردد. در اروپا مازاد فیودالی را اجاره می‌گفتند. زمیندار با اجاره‌ای که از دهقانان تحت استثمارشان بدست می‌آوردند زندگی می‌کردند. آنها اکثراً از اجاره جهت نگهداری نوکران‌شان به مثابه کارگران غیرمولد فیودالیزم نیز استفاده می‌کردند.

اکنون در مورد نکته اصلی مارکس: همان بهره‌برداری اساسی نظام اقتصادی بردگی و فیودالی را میتوان در سرمایه‌داری هم مشاهده نمود؛ منتها در سرمایه‌داری آنرا تحت تشریفات رسمی نظام کارفرما و کارگر پنهان نموده‌اند. در جلد اول کتاب سرمایه، مارکس این پنهانکاری را شکافته است تا نشان دهد که چطور رابطه بین کارفرما و کارگر شامل بخش ویژه سرمایه‌داری در تولید و توزیع مازاد است.

تصور نمائید که شما در تجسس یک کار هستید و با یک کارفرما که موسسه زینه‌سازی دارد در مذاکره می‌باشید. بعد از مرور بالای جزئیات کار به موضوع دستمزد رسیده موافقه می‌کنید تا از روز دوشنبه تا جمعه از ساعت ۹ الی ۵ در بدل دستمزد فی ساعت ۲۰ دالر کار نمائید.

کارفرما به این نظر است که با استخدام شما و دیگر کارگران مولد، کیفیت و کمیت تولیدات را در موسسه‌اش بلند برده فروش و عواید خود را ارتقا دهد.

مارکس توضیح می‌کند که اکثر کارگران اقلأً به شکل غریزی احساس می‌کنند که کارفرما تنها وقتی ۲۰\$ فی ساعت برای کارگران مولد می‌پردازد که در آن یک ساعت به ارزش بیشتر از ۲۰\$ عاید بدست آورد.

مارکس می‌گوید که در آن "بیشتر" مازاد به شکل سرمایه‌داری اش نهفته است.

ارزشی که با هر ساعت کار توسط کارگر به ارزش ابزار، سامان الات و مواد خام که جهت تولید به کار می‌رود، اضافه می‌شود، بیشتر از ارزشی است که به کارگر برای یک ساعت کارش پرداخته می‌شود. تفاوت بین ارزش اضافه شده و دستمزدی که به کارگر پرداخته می‌شود مازادی است که توسط کارگر در موسسه سرمایه‌دار تولید می‌گردد.

کارفرما مازادی را که به شکل عاید از فروش تولیدات موسسه بدست می‌آورد به سه بخش تقسیم می‌نماید. یک بخش جهت احیا و تجدید ابزار، سامان الات و مواد خام استعمال می‌گردد. بخش دوم به قسم دستمزد به کارگران تادیه می‌شود. بخش سوم (ارزش اضافی. مترجم) مازادبست که آنرا سرمایه‌دار تصرف می‌نماید. مانند بهره برداری از کار مولد بردگان و رعیت‌ها (دهقانان. مترجم) از کارگران نیز بهره برداری صورت می‌گیرد. همه شان برای دیگران مازاد تولید می‌کنند. تنها اشکال مازاد و مناسبات استثماری سرمایه‌داری آنها را از همردیفان شان در بردگی و فیودالی متمایز می‌سازد.

در هسته تولیدی سرمایه‌داری رابطه بین کارگر و کارفرما طوری است که اولی مازاد را تولید و دومی آنرا تصاحب می‌دارد. این بهره برداری را مارکس مانع عمده‌ی دستیابی سرمایه‌داری به وعده‌هایش یعنی آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی می‌داند. فقدان عناصر فوق‌الذکر در بردگی و فیودالی به همین طور ناشی از روابط استثماری در ماهیت اصلی تولیدی ایشان است.

نتیجه‌گیری مارکس قرار ذیل است:

برای رسیدن به آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی در جامعه مناسبات استثماری تولید را باید طرد نمود. اینکه یک اقلیت، مازاد تولید شده توسط اکثریت را تصاحب و توزیع می‌نماید،

عملی است ناسازگار که به اهداف مترقی اعلام شده‌ی انقلاب فرانسه و امریکا صدمه زده و از آن وقت تا حال در هر کجا این ناسازگاری، اهداف فوق را به یک قصبه مفت تبدیل کرده است.

در نوشته‌های مارکسیستی اکثراً از "برده‌های مزد" سخن رفته است که البته یک تبصره تصادفی نبوده، بلکه وضع مزدبگیر را با وضع برده ارتباط می‌دهد. با نگاه به آزادی مزدبگیران از پشت ذره‌بین تیوری مازاد مارکس این آزادی تخیلی معلوم می‌شود. در سرمایه‌داری اکثر کارگران به دامی می‌افتند که مزدبگیر باشند و برای کارفرما مازاد تولید کنند و یا در خدمت یک کارفرما مزد بگیرند. یعنی از حساب مازاد یک کارگر مولد دیگر زندگی کنند. آزادی، تغییر نظام را می‌خواهد؛ در غیر آن تا ابد در تلک خواهید ماند.

مارکس استدلال می‌کند که جوامع استثمارگر برای حفظ استثمار از مازاد استفاده می‌کنند. برده‌داران با مازادی که از برده‌ها می‌گیرند برده داری را حفظ می‌کنند و زمینداران مازاد دهقانان را در بقای فیودالیزم بکار می‌برند. همینطور سرمایه داران مازاد کارگران مولد را بکار می‌برند تا مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری یعنی جامعه کارفرمایان و کارگران را حفظ بدارند تا سرمایه داران و نماینده‌های رسمی شان نه تنها در اقتصاد، بلکه در سیاست و فرهنگ موقوف قوی داشته باشند.

در سرمایه‌داری صد سال پیش، پنجاه سال پیش، و یا اکنون، این طبقه کارفرماست که از نظر اجتماعی مسلط است. نقش مارکس در برملا ساختن آنکه تولید عامل عمده حفظ این تسلط است برجسته می‌باشد.

مارکس در بحث‌هایش راجع به مازاد و استثمار مفهوم منحصر به فرد خود را از طبقه دارد. مفهومی که از مفاهیم عنعنوی قبل از مارکس فرق دارد. قبل از مارکس (درواقع برای هزاران سال)؛ مردم را به اساس آنکه چقدر ثروت دارند و یا چقدر قدرت بالای دیگران

اعمال می‌کنند، به زیر گروه (قشر- مترجم) تقسیم می‌کردند. آنانی که توجه به ثروت داشتند مردم را به دارا و نادار، پولدار و فقیر تقسیم نمودند. طبقه متوسط را از بالائی‌ها و پایانی‌ها جدا ساختند. آنهایی که قدرت را در نظر داشتند، فرمانروایان و فرمانبرداران، قویان و ضعیفان را متمایز ساختند. برای همه این افراد، کلمه طبقه مقوله‌ای بود که مردم را در آن مطابق به توزیع ملکیت و یا قدرت در بین شان تقسیم و توضیح می‌کردند.

مارکس در طرح انتقاد اجتماعی اش از آن مفاهیم کهنه طبقه (مقوله‌ها و تعریف‌ها) استفاده نمود. در این کار مارکس پیرو بسیاری از کسانی بود که پیش از او نیز چنین کرده بودند و در کنار موصوف همان کار را می‌کردند. اما برخلاف دیگران؛ مارکس مفهوم جداگانه و متفاوت طبقه را اختراع و استعمال کرد. یکی از آن مفاهیم مبتنی به تحلیل و تجزیه اش از مازاد می‌باشد که در آن طبقه تولید کننده‌ی مازاد، طبقه تصرف کننده‌ی مازاد و طبقه‌ی که بخشی از مازاد توسط تصرف کننده برایش توزیع می‌گردد؛ وجود داشت.

مبارزه بین این طبقات، سرمایه داران را که اکثراً تعهد شان را به آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی تکرار می‌کردند بی‌اعتبار می‌ساخت. به عبارتی دیگر مارکس با استفاده از مفاهیم طبقه که به اساس مازاد اختراع نموده بود توضیح نمود که چرا در گذشته منتقدین توزیع نابرابر ثروت و قدرت قادر نبودند تا بالای بی‌عدالتی‌های اجتماعی غلبه حاصل کنند. آنها نمی‌دانستند که تغییر ساختار مازاد جزء ضروری و تکمیل کننده برنامه‌های دیگر برای رفع نابرابری‌ها در توزیع اجتماعی ثروت و قدرت است.

آنها نمی‌دانستند که جهت تحقق تعهدات اجتماعی و نیل به آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی خاتمه دادن به استثمار خیلی ضروری می‌باشد.

به ارتباط مبارزات طبقاتی (در سه جلد کتاب سرمایه) آنچه که مارکس بیشتر توجه خود را بدان معطوف ساخته است به درجه اول تولید و توزیع مازاد و به درجه دوم توزیع اجتماعی ملکیت و قدرت می باشد.

«طور سر که می‌تولده، متمایز ساخت که یک شخص در زندگی

خصوصی خود در مورد خودش چه فکر می‌کند و چه می‌گوید، یاد

حقیقت را کیست و چه می‌کند؟

؛ همینطور در مبارزه‌ت تاریخی؛ باید، هنوز بیشتر زبانه و

آرامش، هاسر ذهنی جوانب را از ساختار و کره‌اش هاسر واقعی و

مفهومی که نزد خود از واقعیت خویش دارند، تکلیک کرد»*

*مارکس ک.، دی. ل. د. هجدهم برومتر (ماه دوم تقویم جمهوری سابق فرانسه.

مترجم.) لوئیس بناپارت. نیویارک. چاپخانه بین المللی ۱۸۹۸.

Marx K. & De L. D. (۱۸۹۸). The eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte. New York: International Pub. Co

بخش چهار

در سرمایه‌داری امروز، تولیدات موسسات کپیتالیستی شکل کالا را دارد. کالا از تولید کننده به مصرف کننده از طریق یک پروسه وسطی بنام بازار تبادل عبور می‌کند. موسسات سرمایه‌داری درون داد (مخارج و مواد اولیه ی تولید کالا. مترجم) کالا را " خرید " می‌کنند، نیروی کار کارگران شان را استخدام (کلمه‌ی دیگر برای خرید) می‌نمایند و کالایی را که با درآمیختن درون داد و کار کارگر تولید شده است می‌فروشند.

علامه فارقه سرمایه‌داری در آنست که در سرمایه‌داری توان کارکردن - نیروی کار- به کالا مبدل می‌گردد که باید خرید و فروش گردد. نیروی کار در سیستم اقتصادی بردگی و فیودالیزم کالا شمرده نمی‌شد. موسسات سرمایه‌داری درآمد کسب می‌کنند، از فروش کالاهای تولیدی شان پول کمائی می‌نمایند. درآمد شان بیشتر از مجموع پولی است که جهت خرید درون داد کالاها (ابزار، سامان آلات و مواد خامی که در تولید بکار می‌رود) و خرید نیروی کار به مصرف می‌رسانند. مؤجز آنکه درآمد بیشتر از مصارف تولید، مازاد را تشکیل می‌دهد.

یکی از پی‌آمدهای تحلیل مارکس آنست که طبقه کارفرما همیشه می‌خواهد تا دستمزدی را که به کارگران مؤلد می‌پردازد تقلیل بخشد. همچنان کارفرمایان همیشه به دنبال آن اند تا زمان کار را طویل و سرعت کار را زیاد نمایند.

علت این نوع فشارها در محاسبه ساده استئثار سرمایه‌داری

نهفته است: به هر اندازه‌ای که ارزش افزوده شده توسط کارگر بزرگتر و بخشی که برایش بقسام دستمزد بازگردانیده می‌شود خوردتر باشد، به همان اندازه مازادی که به دست سرمایه‌دار می‌رسد بیشتر می‌باشد.

همانطورکه در زیر بیشتر بحث خواهیم کرد به هر اندازه‌ای که سرمایه‌دار از کارگران مؤلد، بیشتر مازاد بدست آورد، به همان اندازه پول بدست می‌آورد تا مصرف کند، رشد نماید، رقابت کند و نظام را ایمن بدارد تا درراس قرارگیرد. به همین ترتیب کارگران مولد نیز همیشه دنبال دستمزدهای بلند اند زیرا معیارزندگی آنها و خانوادگی شان وابسته به آن دستمزدها می‌باشد.

مبارزه طبقاتی نتیجه اجتناب ناپذیر سرمایه‌داری است.

در جریان سه قرن اخیر، سرمایه‌داری با موفقیت گسترش یافته و به ساختار مسلط تولید در جهان تبدیل شده است. لیکن طوری که مارکس اشاره می‌کند، عملکرد و ترویج سرمایه‌داری به همان اندازه‌ای که در تولید ثروت مؤثر بود به همان اندازه در تولید فقر نیز مؤثر می‌باشد. ثابت شده است که فقر مشکل دوامدار سرمایه‌داریست که هیچگاه ریشه کن نه شده است.

به نظر مارکس جهت ریشه کن کردن فقر، نیاز به یک سیستم اقتصادی غیر از سرمایه‌داری است.

« منجیث سرمایہ دلار، لو تنها سرمایہ است در چہرہ انسانہ.
روح لوروح سرمایہ است. لہا سرمایہ یک تکانہ ولحد حیاتی
دلرد کہ عبارت است از تمایل بہ ایجاد لوروش، لوروش
لرضانی و تبدیل لرضہ، بہ یک عامل ثابت تولید و کسب
بیشترین مقدار ممکنہ کار لرضانی» *

*مارکس، ک. کپیتال، نقدی از اقتصاد سیاسی. شیکاگو: اچ. ریگنری ۱۹۵۹.
Marx K. (۱۹۵۹). Das Kapital, A critique of political economy.
Chicago: H. Regnery.

بخش پنجم

و اکنون در مورد توزیع مازاد سرمایه‌داری: این توزیع نشان می‌دهد که چطور ساختار مازاد بالای بسیاری از ابعاد جوامع سرمایه‌داری (به ویژه در آنجا هایی که سرمایه‌داری کاملاً حاکم است) تأثیر عمیقی به جا می‌گذارد.

سرمایه داران بخش بیشتر مازادی را که به دست می‌آرند به مصرف شخصی خود اختصاص می‌دهند. آنها چنین عمل می‌کنند تا از یک طرف خواسته‌های شخص خود را ارضا نمایند و از جانب دیگر تفاوت خود را از درک (خانه، لباس، وسیله نقلیه و غیره) بامقایسه با مزدگیران برجسته سازند.

تفاوت‌ها در سطح مصرف باعث ایجاد و ادامه نابرابری‌هایی می‌گردد که از نظر روانی می‌تواند به خصلت ذاتی افراد تبدیل شده یک تعداد را به مؤلدين مازاد و عده ی دیگر را به مصرف‌کنندگان مازاد تبدیل نماید.

همان طوری که در جوامع قبلی نابرابری‌های ناشی از برده داری و فئودالیزم را از طرف خداوند و طبیعت می‌دانستند؛ در سرمایه‌داری گرایش‌های روانی و تنوع فطری افراد "طبیعت انسان" را علت نابرابری می‌دانند که مانند خداوند و طبیعت نمی‌تواند توسط انسان‌های فانی تغییر نماید. قرارداد اجتماعی که جامعه می‌سازد و تصویب می‌کند ثابت و تغییر ناپذیر می‌گردد. آنهايي که جوامع را کنترل می‌کنند بدین باور اند و مذبوحانه می‌خواهند تا دیگران هم باور کنند که موقف شان دایمی است.

مسئله مهم دیگر آنست که سرمایه داران بخشی از مازادی را که تصاحب کرده اند به منتظمین و ناظران مختلف توزیع می‌نمایند تا آنها وظایفی را انجام دهند که جهت تولید بیشتر مازاد ضروری می‌باشد. وظایف مذکور خود مؤلد مازاد نیست، بلکه در تولید مازاد توسط دیگران خیلی مهم به شمار می‌رود. قابل یادآوریست بدانیم که مدیر پرسونل در یک شرکت عصری سرمایه‌داری با ماشین سروکار ندارد تا مواد خام را جهت فروش به کالا تبدیل نماید. چنین یک مدیر؛ کارگران مؤلد را کنترل و مراقبت می‌کند. اما خودش یکی از آنها نمی‌باشد. معاش و وسایلی را که مدیر استفاده می‌نماید، مخارجی است که سرمایه‌دار به شکل توزیع مازاد می‌پردازد.

در سرمایه‌داری طوری که مارکس واضح می‌سازد سرمایه‌دار به خاطر آنکه به شکل دوامدار مازاد اخذ نماید، باید مقداری از مازاد را به دیگران توزیع نماید. در غیاب مدیران پرسونل؛ کارگران ممکن است کم مازاد تولید کنند و یا هیچ مازاد تولید نکنند.

در این وضعیت، مدیر یک کارگر غیرمؤلد است. کار او شرایط لازم را جهت تولید مازاد توسط کارگران مؤلد فراهم می‌سازد. کارگران مؤلد اجراکننده‌ی کار اضافی اند و مدیر آنها را در کار مؤلد شان کمک می‌نماید.

سرمایه‌داری جهت تولید دوباره به مجریان و کمک کنندگان کارگران مؤلد و غیرمؤلد ضرورت دارد، اما این بدان معنی نیست که تفاوت بین شان چندان مهم نباشد. کاملاً برعکس: در هر نظام اقتصادی استثماری دو گروه مختلف کارگران نقش متفاوتی را در حمایت یا سرنگونی نظام در اتحاد سیاسی با یک دیگر و یا با تملک کنندگان مازاد، بازی کرده اند. در بردگی، بطورمثال - بردگان مزرعه و بردگان خانه روابط متفاوتی از خود نشان دادند. همین ترتیب رعیت‌های کشاورزی به مقابل رعیت‌های صنایع دستی مشابه عمل کردند. سرمایه‌داری هم کارگران یخن آبی و یخن سفید

خود را دارد. با تمجید از مارکس که تیوری مازاد او و تحلیل طبقاتی اش که بالای آن تیوری استوار است اهمیت عمیق و ساختاری این اختلافات را قابل درک میسازد.

سرمایه داران جهت مقاصد جداگانه به گیرندگان دیگر نیز به توزیع مازاد می پردازند.

به طور مثال، سرمایه داران مازاد را به مدیرانی که مکلف اند تا ماشین‌ها، افزار و غیره وسایل خوبتر را خریداری و نصب نمایند، به شکل وجه توزیع می نمایند. هدف شان می تواند افزایش تولید و یا تعویض نیروی کار (خودکارسازی) و یا هردو باشد. انگیزه‌ی این نوع توزیع مازاد، رقابت بین سرمایه داران به شمار می رود. هر کدام خوف از آن دارند که رقیبان ماشین‌ها و دیگر درون داده‌هایی را بدست می آورند و به قیمت کمتر، بیشتر تولید می کنند. بناءً هر کدام تلاش می کنند تا آن ماشین‌آلات را بدست آرند. با انگیزه‌های مشابه سرمایه داران می توانند توزیع مازاد را جهت تکافوی مصارف تغییر محل تولید به مناطق دستمزد ارزان و یا جهت جذب کارگران از منابع دیگر (یعنی مهاجرین و کارگران خارج از اتحادیه کارگران) که می خواهند با دستمزد پائین تر کار کنند؛ سوق بدهند.

سرمایه داران بخش‌هایی از مازادی را که بدست می آورند جهت تأمین مالی بخش‌های که فکر می کنند به پول احتیاج دارد توزیع می کنند.

بطور مثال در آن بخش‌های که تولید تحت تهدید دزدی قرار داشته باشد، معاش پاسداران را از مازاد می پردازند. در جایی که کارگران مؤلد نسبت شرب الکول مشکل ایجاد کنند سرمایه داران نیروی کار غیرمؤلد یعنی مدیران پرسونل یا مربیان را جهت حل مشکل استخدام می کنند. در صورت بروز خطر اقامه دعوا، سرمایه دار جهت استخدام وکیل دعوا از مازاد استفاده می نماید. بخش‌هایی از مازاد به قسم مالیه به دولت فدرال و حکومت محلی

و به شکل مفادِ سهم به سهامداران و بهره به وام دهندگان پرداخته می‌شود.

به عقیده مارکس سرمایه‌دار در مرکز یک ساختار مغلق عمل نمی‌نماید. از یک طرف تلاش می‌کند تا بزرگترین مازاد ممکن را از کارگران مؤلد که استخدام نموده است، بدست آورد و از جانب دیگر عین سرمایه‌دار باید بفهمد که مازاد بدست آمده را به بهترین شکل برای آنهمه گیرندگان (حامیان و کارگران غیرمولد) کسانی که زمینه دوام حضور موسسه سرمایه‌دار را فراهم می‌سازند توزیع نماید.

طوری که مارکس تاکید می‌نماید - جای تعجب نیست که سرمایه‌داری به طور ناموزون توسعه می‌یابد. هر یک از سرمایه‌داران رقیب در مورد واقعیت‌های حال و آینده به اساس حدسیات تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند. هر سرمایه‌دار به طور متفاوت حدس می‌زند. زیرا وضع هر یک و چگونگی ارزیابی و درک شان از شرایط؛ مختلف می‌باشد. یکی موفق می‌شود و دیگری ناکام می‌گردد. بدین ترتیب سرمایه‌داری راه انکشاف ناموزون خود را می‌پیماید. سوءظن‌های عمیق به یکدیگر و حتی عمیق‌تر به هماهنگی‌های دولتی، سرمایه‌داران را از غلبه به نابسامانی‌های سیستمی باز می‌دارد. به همین ترتیب سرمایه‌داری به دلیل ازدیاد مناطق "انکشاف یافته" و انکشاف نیافته و تغییر و تبدیل شان به یکدیگر از نظر جغرافیائی نیز به شکل ناموزون تکامل می‌نماید.

« همگی در جانی زخم‌دار داشته بود که وقایع و شخصیت‌ها
بزرگ تاریخی‌ها، به احتمال دو بار ظاهر می‌شوند. مگر او
فراموش کرد اضافه کند که: بار اول به شکل ترژیدیس و بار
دوم به شکل کمیدرس.»*

* مارکس ک. ، دی. ل . د. هجدهم برومترلوئیس بناپارت. نیویارک: چاپخانه
بین المللی ۱۸۹۸.

Marx K., & De. L. D. (۱۸۹۸) The eighteenth Brumaire of Louis
Bonaparte. New York: International Pub. Co.

بخش ششم

یکی دیگر از برانزنگی تحلیل‌های مارکس و دیگر مارکسیست‌ها در آنست که ایشان در کنار بینش خاصی که از تحلیل مازاد محورشان ارائه نموده اند به تضادها نیز توجه کرده اند.

آنها در ورای گرایش‌های که جوامع را شکل می‌دهد، در جستجوی شان گرایش‌های را در می‌یابند که بمقابل یکدیگر عمل می‌کند. همینطور در داخل این گرایش‌ها عناصری را می‌یابند که گرایش‌ها و جامعه را به سمت مختلف و غالباً به سمت تضاد با یکدیگر سوق می‌دهد. این حساسیت و علاقمندی به تضادها تا حدی از استاد مارکس یعنی فیلسوف آلمانی "هیگل" بروز نموده است. به نظر هیگل همه چیز متناقض است. هر چیز در زندگی (طبیعت، جامعه و غیره) دسته‌ای از نیازها، نیروها و فشارهای مخالف هم اند. در واقع افکار و دانش ما در مورد زندگی به طور گریز ناپذیر نیز متناقض است.

از نظر مارکس سرمایه‌داری نیز نمونه‌ای از تضادهاست. مارکس برای ما توضیح می‌دهد که هر سرمایه‌دار کوشش می‌کند تا هر قدر که ممکن باشد ازک ارگران مولد، مازاد به دست آرد. هر قدر که مازاد بیشتر بدست آید، به همان اندازه مفاد بیشتر به سهم داران پرداخته می‌شود، تا آنها خوش باشند و به همان اندازه معاش بلندتر به مدیران داده می‌شود تا بیشتر تشویق شوند. توزیع مازاد باعث ادامه نظام سرمایه‌داری و تقویه تسلط سرمایه داران می‌گردد. سرمایه داران همیشه در تلاش زیاد اند تا مازاد بیشتر در اختیارشان باشد.

علت عملکرد سرمایه داران حرص نه، بلکه خصلت ابست که آنها در جریان توافق و توجه به مقتضیات رقابت جهت بقا در نظام سرمایه‌داری کسب می‌کنند.

اگر سرمایه داران دستمزد کارگران را تقلیل داده و تولید را تغییر ندهند، می‌توانند مازاد بیشتر بدست آرند. دستمزد را از راه‌های مختلف کم می‌کنند. مهاجرت کارگران کم‌مزد در گذشته و حال پدیده مشهور جوامع سرمایه‌داریست. همچنان گذر از یک گروه مردم به گروه دیگر (بطور مثال از مردان به زنان، از کاهلان به خورد سالان، از یک تبار به تبار دیگر و غیره.) البته هر دو طریقه تقلیل مزد تناقضاتی را به دنبال دارد؛ زیرا مزدگیران بی‌جای شده، مخالفت و مقاومت می‌کنند. این وضع ممکن مصارف جدید مازاد را به سرمایه‌دار تحمیل نماید. مثلاً جبران خساره‌ای که توسط کارگران بیجا شده و خشمگین به شرکت وارد می‌گردد، می‌تواند مفادی را که از تقلیل دستمزدها حاصل می‌شود، از بین ببرد. از جانب دیگر کارگران کم‌مزد می‌توانند زیاد به شرکت وفادار نباشند. این تضادها زیاد اند و می‌توانند وابسته به زمینه بزرگ اجتماعی باشند که انگیزه اولیه گرایش سرمایه‌دار یعنی تقلیل دستمزدها را تحت تاثیر قرار دهند.

علاوه بر کاستن دستمزدها، سرمایه داران می‌توانند کارگران مؤلد را با ماشین تعویض نموده مخارج تولید را کاهش دهند. خودکارسازی، استفاده از کمپیوترها و روبات‌ها ممکن ارزانتر باشد؛ از این رو می‌تواند جایگزین کارگران مؤلد گردد. لیکن، قبل از آنکه سرمایه داران به پرداخت دستمزد کم و استخدام تعداد کم کارگران موفق شوند، ممکن است با تناقض دیگری روبرو گردند یعنی عاید کارگران بخاطر کاهش دستمزد و خودکارسازی نظر به سابق تقلیل می‌یابد بناءً کارگران کمتر می‌توانند آنچه را که سرمایه‌دار می‌فروشد خریداری کنند. بدین ترتیب سرمایه داران بخاطر سودجویی از طریق کاهش مصرف، خلاف خواسته‌شان تقاضا برای محصولات شان را

تضعیف می‌نمایند. روند عمومی صرفه‌جویی در مخارج کار با انگیزه موازی آن، یعنی فروش همه آنچه تولید شده است در تضاد می‌باشد؛ بر همین مبنا سیستم متناقض است. منطق تحمیل شده بالای سرمایه‌دار به موفقیت او صدمه می‌زند. از نظر مارکسیست‌ها هیچ قانون، قاعده، نظم و الگوی رفتاری؛ فرار از این تضاد را فراهم نمی‌کند و نکرده است.

سرمایه‌داری تناقض‌اش را به شکل نوسان‌های مکرر بین دوره‌ی افزایش سود (بوم: رونق اقتصادی. مترجم) در نتیجه صرفه‌جویی در مخارج نیروی کار و دوره کاهش سود (بست: کساد اقتصادی. مترجم) بنا بر عدم کفایت تقاضای مؤثر برای محصولات تولیدی‌اش تجربه می‌نماید. این است شیوه کارکرد نظام. البته اخراج کارگران نسبت خودکارسازی و کاهش تقاضا برای شان این نقیصه را بدتر ساخته با یک حرکت حلزونی بطرف پائین باعث رکود و افسردگی بزرگ اقتصادی می‌گردد. سرانجام رکود اقتصادی باعث ارزانی نیروی کار و تولید درون داد (ان پوت: مواد خام و همه آنچه در تولید به کار می‌رود. مترجم) گردیده سرمایه‌دار را قادر می‌سازد تا دوباره به تولید شروع کرده کسب منفعت نماید. سپس بعد از یک حرکت بسوی بالا، عین نمونه بی‌ثباتی دوره‌ی دنبال و تکرار می‌گردد، به همین دلیل و همچنان بنابر تضادهای دیگری که در سه جلد کتاب سرمایه (کاپیتال) به آن اشاره شده است، سرمایه‌داری یک نظام عمیقاً بی‌ثبات است. سرمایه‌داری بطور متوسط هر ۴-۷ سال در هر جایی که وجود داشته به رکود اقتصادی مواجه شده، کارگران کارشان را از دست داده، مشاغل فرو پاشیده و رنج همه‌گانی ماه‌ها و سال‌ها دوام کرده است. در بعضی از موارد این بی‌ثباتی توأم با عوامل بی‌ثبات‌کننده‌ی دیگر از قبیل حوادث طبیعی (سیلاب، خشک‌سالی و غیره) و فاجعه اجتماعی (جنگ) رخ داده است. هر فردی اگر مانند نظام سرمایه‌داری، که ناپایه‌داری اقتصادی و اجتماعی را به بار می‌آورد، مواجه به بی‌ثباتی شخصی می‌شد، مدت‌ها

قبل جهت تغییر اساسی در بهبود وضعیت جویای کمک حرفه ای می‌گردید، اما سرمایه‌داری در مورد؛ کدام اقدامی نمی‌کند.

نکته اساسی مارکس اینست که سرمایه‌داری بصورت مکرر نابرابری و تولید می‌کند. تنها همین نکته ما را تلقین می‌کند که با احساس مسئولیت هرکسی را که چنین نظامی را با این نحوه کارش می‌پذیرد به چالش بکشیم.

اکنون می‌توانیم به رویت آثار مارکس و دیگران، تضادها، نارسائی‌ها و بی‌عدالتی‌های سرمایه‌داری را که بالای ما تحمیل می‌کنند، تشخیص دهیم. دقیقاً اینکه، چطور نظام کاری کند - به ویژه که چطور مازادش را تولید، تصاحب و توزیع می‌نماید. ثابت است که اینها همه عواملی اند که مانع تحقق آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی می‌گردند. با تمرکز توجه ما به ساختار مازاد، مارکس دانشی را در اختیار ما قرار می‌دهد تا بدانیم که نظام آینده باید نظامی باشد که در آن مازاد ساختار دیموکراتیک داشته باشد. یعنی در آن نظام کسانی که مازاد تولید می‌کنند با کسانی که مازاد را بدست می‌آورند همه یکسان باشند؛ جایی که کارگران مؤلد و غیرمؤلد یکجا و به طور دیموکراتیک تصمیم می‌گیرند که کی کدام بخش مازاد را اخذ کند و چه نوع خدمات اجتماعی را اجرا نماید.

«فلاسفه، جهما، روفقط به شوه‌ها سر مختلف
تفسیر کرده اند، لاهدف آونست که آونرو
تغییر دهیم»*

* مارکس ک. تزیس های مارکس به ارتباط فوئرباخ. منتخبات کارل مارکس و
فردریک انگلس. مسکو. دستگاه نشراتی پروگرس ۱۹۷۵.
Marx K. "Theses on Feuerbach". (۱۹۷۵) Marx K. & Engels F.
Selected Works. Moscow: Progress Publishers.

بخش هفتم

در بخش نهائی این رساله، ما به پیشنهادهای مارکس و مارکسیست‌ها در مورد حل مسایل نارسائی‌های سرمایه‌داری نظری می‌اندازیم.

مارکس درباره آینده‌ی فراتر از سرمایه‌داری کمتر چیزی گفته و یا نوشته است. او به آینده نگری اعتقاد نداشت. هیچکس نمی‌تواند بداند که جهان چطور تکامل می‌کند. مارکس ایده‌های را به ما داد که اگر ما از سرمایه‌داری فراتر می‌رویم چه اتفاق خواهد افتاد؛ ولی هیچ طرح و نقشه‌ی راه در زمینه ارائه نکرد. اما مارکسیست‌های بعدی مخصوصاً آنانی که نقش رهبری را در جوامع که "سوسیالیستی" می‌خواندند، بازی می‌کردند، همیشه در این تردد سهیم نبوده‌اند.

مارکس برعکس بسیاری‌ها که گفته‌اند دولت و حکومت باید بصورت مداوم نقش مرکزی را در شکل‌گیری جهان آینده پسا سرمایه‌داری بازی نماید، هرگز توصیه‌ای نکرده است. بعضی از مارکسیست‌های بعدی، تفسیری از مارکس کرده‌اند که او چنین توصیه‌ای نموده است. اما یافتن چنین ایده‌ای در آثار مارکس دشوار است. او کتابی در مورد دولت نه نوشته است، زیرا دولت در محراق تحلیل‌هایش قرار نداشت. ترجیحاً مرکز توجه او را روابط بین مردم تشکیل می‌داد، مانند رابطه برده‌دار- برده، فیودال- دهقان و کارفرما- کارگر. در هر یکی از این روابط، اقلیتی از اشخاص: برده‌دار، فیودال و کارفرما تمام تصامیم کلیدی تولید را بدست

دارند. آنها تصمیم می‌گیرند که چه، چطور و در کجا تولید گردد و با مازادی که از کارگران مؤلد بدست می‌آید چه کنند.

جهت رسیدن به جامعه‌ای که نمایانگر آزادی، برابری، برادری و دیموکراسی باشد، اولین و مهمترین چیزی که باید تغییر داده شود شیوه تولید است.

در دفتر، فابریکه، مغازه، خانه و هر جایی که کار صورت می‌گیرد، باید تغییر بنیادی در شیوه تولید رونما گردد. هدف مارکس از تغییر در نحوه تولید؛ خاتمه دادن به دوگانگی بین چند نفر مازاد گیرنده، کسانی که در رأس محل کار قرار دارند و در مورد مسایل مربوط به تولید تصمیم می‌گیرند و همه آنانی است که در آن محل مصروف کار اند. بناءً نباید که مازاد تولیدی کتله‌های وسیع از مردم به جیب اقلیت مازاد گیرنده واریز شود. هدف از ایجاد ساختار متفاوت اقتصادی آن است که در آن محل کار به صورت اساسی مساوات‌گرا و دیموکراتیک بوده و تولید کنندگان مازاد همه یکسان به صاحبان و توزیع کنندگان مازاد تبدیل می‌گردند و استثماری خاتمه می‌یابد. تصامیم در محل کار که چه، چطور و در کجا تولید و مازاد چطور توزیع گردد، به شکل دیموکراتیک توسط کارگران مؤلد و غیرمؤلد یکجا به اساس یک فرد یک رأی اتخاذ می‌گردد.

در این بررسی، دیموکراتیزه کردن محل کار به مفهوم آنست که چطور نسبت به سرمایه‌داری بهتر عمل می‌کنیم.

اگر به دیموکراسی باور دارید، اگر باور دارید که آزادی نیازمند محیط اجتماعی دیموکراتیک است، پس آن دیموکراسی باید شامل محل کار باشد؛ جایی که مردم اکثر وقت شانرا در آن می‌گذرانند. بدین ترتیب حل مسایل سرمایه‌داری نیاز به تغییر در محل کار دارد. چیزی که باید تغییر نماید سلسله مراتب دوگانه کارفرما در بالا و کتله‌های عظیم کارگران در پایین است. با این تغییرات محل کار دیموکراتیک گردیده، هر شخص حق می‌داشته باشد تا در مورد

مسائل مربوط اظهار نظر نماید. آنچه که باید برای اقتصاد اتفاق بیفتد مشابه چیزی است که مدت‌ها قبل بسیاری از دیموکرات‌ها در مورد سیاست می‌خواهند.

از این گذشته رهایی از شر شاهان، سزارها و امپراتوران به دلیل آن صورت گرفت که اطاعت از یک گروه کوچک که تصامیم مهم سیاسی را برای ما اتخاذ می‌کردند قابل قبول نبود. عین منطق می‌تواند در مورد اقتصاد نیز اعمال گردد. دقیقاً این راهی است که می‌توان استدلال مارکس را درک نمود.

دیموکراتیزه کردن سیاست مدت مدیدی یک منتره، یک شعار و یک هدف بود. مارکس می‌پرسد: چرا تنها دیموکراتیزه‌سازی سیاست؟ چرا اقتصاد را دیموکراتیزه نسازیم؟

اگر یک گام پیشتر برویم، مارکس بطور مؤثر استدلال می‌کند که یک دیموکراسی واقعی سیاسی به دیموکراسی اقتصادی به مثابه زمینه و شریکش نیاز دارد.

اگر ما به کدام نظام اقتصادی اجازه بدهیم که تنها چند نفر را ثروتمند سازد، آن پولداران با استفاده از ثروت شان نظام سیاسی را فاسد می‌سازند تا دارائی‌های شان حفظ گردد. تاریخ برده داری، فیودالیزم و سرمایه‌داری بصورت مکرر شاهد این حقیقت است. نمایشنامه مضحک امروزی بلیونرها در رقابت برای خرید رأی در خاطره هر یک از خوانندگان این سطور وجود دارد.

مقصد مارکس از ایجاد محل متفاوت و دیموکراتیک کار در نظام فراتر از سرمایه‌داری آنست که هیچگاه بسنده نخواهد بود. اگر ما تنها سرمایه داران و کارفرمایان خصوصی را با کارمندان دولتی تعویض نمائیم، ملی سازی یا اجتماعی سازی شیوه تولید ما را فراتر از سرمایه‌داری نخواهد برد؛ زیرا بازهم رابطه دوگانه کارفرما و کارگر باقی می‌ماند.

در صد سال اخیر، زمانی که سرمایه‌داری دولتی جای سرمایه‌داری خصوصی را گرفت، بعضی‌ها چنین سرمایه‌داری دولتی را سوسیالیزم و حتی کمونیزم نامیدند. از اینرو بعضی‌ها پوسته‌خانه‌ها، شبکه‌های راه آهن و بانک‌هایی را که توسط دولت فعالیت می‌کنند نشانه سوسیالیزم می‌دانند. مردمان دیگر کلمه سوسیالیزم را به جوامع اطلاق می‌کنند که سرمایه‌داری دولتی را به مثابه نظام اقتصادی رایج شان ایجاد نمودند. مانند اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، جمهوری مردم چین و دیگران.

البته تعریف‌ها می‌تواند متنوع باشند؛ اما هدف از مطالعه مارکس این است تا روشن گردد که در تحلیل او تعویض استثمارگران سرمایه‌داری خصوصی با کارمندان دولتی در ارتباط موازی با کارگران مؤلد و غیر مؤلد به معنی فراتر رفتن از سرمایه‌داری، چیزی که مارکس در انتقادش از سرمایه‌داری در ذهن داشت نمی‌باشد.

زمانی که وابستگی محل کار مطابق به فسخ استثمار تعیین می‌گردد، سرمایه‌داری کنار گذاشته می‌شود. این وضع وقتی اتفاق می‌افتد که کارگران مؤلد مازادی را که تولید می‌کنند؛ به مازاد گیرنده‌ها یعنی آنهایی که در مورد توزیع مازاد تصامیم اساسی را اتخاذ می‌کردند نمی‌دهند.

آیا راه حل را که مارکس پیشنهاد می‌کند فقط یک آرمان و تخیل است؟ فکر نمی‌کنم. به نظرم تعداد کثیری طرز تفکر مارکس را میدانند و پشتیبانی می‌کنند. به همین دلیل است که ایده‌های همکاری گروهی و انواع دیگر ساختارهای دیموکراتیک محل کار در طول تاریخ بشری در همه جا مورد بحث و آزمایش قرار گرفته است. تاریخ سابقه امریکا کوپراتیف‌های کارگری را به خاطر دارد:

کارگران در فارم‌ها، مغازه‌ها و موسسات کوچک صنایع دستی به شیوه‌های دیموکراتیک و مساوات‌گرائی باهم یکجا می‌شدند. امروز شرکت کوپراتیفی "موندراگان" در اسپانیا مثال برجسته

کوپراتیف‌های کارگری می‌باشد. در ایتالیا شرکت "ایملیا رومگنا" جایی است که ۴۰٪ از مشاغل توسط کوپراتیف‌های کارگری پیش برده می‌شود. بیان مارکس نسخه رسمی و مکمل تر این ایده‌هاست که او آنرا بشکل مدرن فارمولبندی نموده و به شیوه منظم و عالمانه تدریس می‌کند.

مارکس با این کارش تاریخ تلاش‌هایی را که در طول سال‌های متمادی تقریباً در همه فرهنگ‌ها جهت رسیدن به جامعه عادلانه صورت گرفته است، برای ما بازمی‌کند.

مارکس منتقد اجتماعی‌ای بود که سرمایه‌داری را ختم تاریخ بشر نمی‌دانست. سرمایه‌داری برای او فقط مرحله‌ی نهائی است که سخت احتیاج‌گذار به چیز بهتر دارد. (رجوع شود به اثر لینن "امپریالیزم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری. مترجم).

مارکس در آثارش به ما تذکر می‌دهد که هواداران و تجلیل‌کنندگان سرمایه‌داری اکثراً اشتباه‌های را انجام می‌دهند که قبل از ایشان طرفداران و مبلغین برده‌داری و فیودالی مرتکب می‌شدند.

آنها با این امیدواری تخیل می‌کنند که نظام شان ختم تاریخ و آنقدر خوب است که بشریت نمی‌تواند بهتر از آن داشته باشد. همه شان غلط ثابت شدند. پس چرا ما به اشخاصی باور نمائیم که امروز به ما می‌گویند که نمی‌توانیم نظامی بهتر از سرمایه‌داری داشته باشیم. مارکس مانند تعداد زیادی از مورخین دیگر متوجه گردیده است که نظام‌های اقتصادی مانند بردگی، فیودالیزم و دیگران همه تاریخی داشته‌اند، آنها تولد شدند، به مرور زمان تکامل نمودند، مُردند و راه را برای نظام‌های دیگر هموار ساختند. تا سال‌های ۱۸۵۰م به اندازه کافی برای مارکس برملا شده بود که جانشین سرمایه‌داری را جستجو کند تا سرمایه‌داری به چیز بهتری تعویض گردد. تحلیل‌هایش ثمره آنهمه کاوش‌ها می‌باشد.

امریکائیان مخصوصاً امروز با پرسش‌های جدی و شواهد آنکه نظام سرمایه‌داری ما دچار مخمصه شده است مقابل اند. سرمایه‌داری ما به جای آنکه در خدمت توده‌های وسیع مردم باشد، بیشتر و زیاد تر در خدمت گروه ۱٪ (طبقه ممتاز) است. تلخ‌کامی عمومی، خشم و انتقاد از یک نظام اقتصادی ناکارا را شاید برای مدتی به سمتی منحرف سازند و تقصیر را متوجه مهاجرین، شرکای تجارتي، اقلیت‌ها و سایر افراد سازند. اما ملامتی را به دوش دیگران انداختن مشکل را حل نکرده و امروز نیز حل نخواهد کرد. دیر یا زود آنانی که به طور جدی در جستجوی راه حل این مسایل اند، مانند همیشه راه خود را بطرف مارکس و سنت مارکسیستی به مثابه یک منبع معتبر درمی یابند.

کمک به این پروسه مقصد این رساله است.

«کارگران، بجز از زنجیرهای شما، چیز ندارند
که از دست بدهند. آنها جهانی را بر سر برد
دارند. کارگران، شما متحد شوید!»*

* مارکس، ک. انگلس، ف. مانیفست حزب کمونست. مسکو: دستگاه نشراتی
پروگریس ۱۹۶۶.

Marx K., & Engels. F. (۱۹۶۶) Manifesto of the Communist
Party. Moscow: Progress Publishers.

جهت مطالعه بیشتر

David M. Brennan, David Kristjanson-Gural, Catherine P. Mulder and Eruk. London and New York: Routledge, ۲۰۱۷ .

Theodore Burczak, Robert Garnett, and Richard McIntyre, Editors .

Knowledge, Class and Economics: Marxism Without Guarantees. London and New York: Routledge, ۲۰۱۸ .

Stephen Resnick and Richard Wolff. Knowledge and Class: A Marxian Critique of Political Economy. Chicago and London: University of Chicago Press, ۱۹۸۷ .

Stephen Resnick and Richard Wolff, Class Theory and History Capitalism and Communism in the USSR, New York and London: Routledge Publishers, ۲۰۰۲ .

Stephen Resnick and Richard Wolff, Editors. New Departures in Marxian Theory. London and New York: Routledge, ۲۰۰۶ .

Richard D. Wolff and Stephen A. Resnick.
Contending Economic Theories: Neoclassical,
Keynesian and Marxian. Cambridge and London:
MIT Press, ۲۰۱۲ .

Richard D. Wolff, Democracy at Work: A Cure for
Capitalism. Chicago: Haymarket, ۲۰۱۶ .

دربارهٔ ریچارد. دیود. ولف

ریچارد دیود ولف پروفیسور برجسته و بازنشسته اقتصاد دردانشگاه مساجوستس است او از ۱۹۷۳ - ۲۰۰۸ م در آن یونیورسیتی به تدریس اقتصاد پرداخته است. قبل از آن او دردانشگاه یل و ستی کالج دانشگاه نیویارک به تدریس اقتصاد می پرداخت. علاوه براین ولف سخنران دایمی بریجت فورم^۱ در شهر نیویارک بود. پروفیسور ولف از سال ۱۹۸۸ بدین طرف از جمله بنیانگذاران انجمن اکادمیک نوین، انجمن تحلیل اقتصادی و اجتماعی (ای ای اس ای) و مجله سه ماهه آن بنام بازاندیشی مارکسیزم^۲ به شمار می رود.

اکنون او منحیث پروفیسور مهمان در برنامه فوق لیسانس نیوسکول یونیورسیتی شهر نیویارک به تدریس روابط بین المللی می پردازد.

پروفیسور ولف گرداننده برنامه "تحلیل وضع جاری اقتصادی با ریچارد دی. ولف" و متصدی نهاد دیموکراسی درعمل است که خودش آنرا تاسیس نموده است.

برای معلومات بیشتر :

www.rdwolff.com

^۱ Brecht Forum

^۲ The new academic association, Association of Economic and social Analysis (AESAs). Rethinking Marxism

در بارهٔ دیموکراسی در عمل About Democracy at Work

Work

دیموکراسی در عمل یک نهاد غیرانتفاعی^۱ (c) ۵۰۱ است که از ایجاد کوپراتیف‌های کارگری و محل کار دیموکراتیک به مثابه یک مسیر کلیدی بطرف یک نظام اقتصادی قوی و دیموکراتیک طرفداری می‌نماید.

به اساس کتاب دیموکراسی در عمل: "یک علاج برای سرمایه‌داری" تالیف ریچارد. دی. ولف^۲. ما آینده‌ی را در نظر داریم که در آن کارگران رده‌های مختلف در دفاتر، در مغازه‌ها و فابریکه‌ها بتوانند در مورد مسایل مربوط به موسسه‌شان و تاثیر آن بالای اجتماع آنها و تمام جامعه در مجموع رای مساوی داشته باشند.

برنامه‌های مانند "تحلیل وضع جاری اقتصادی با ریچارد. دی. ولف". رویداد نامه ضد سرمایه‌داری توسط دیود. حاروی و برنامه پورتوریکو به پیش با اندریو مرکادو- وازکوئیز و برنامه "سرمایه‌داری به خانه زد" با داکتر حاریت فراد توسط دیموکراسی در عمل تهیه می‌گردد.

برای معلومات بیشتر:

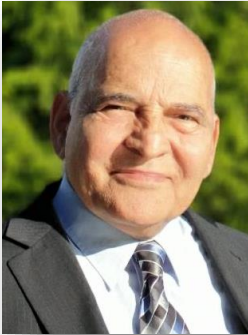
www.democracyatwork.info

^۱ Democracy at Work: A Cure for Capitalism

^۲ David Harvey's Anti-Capitalist Chronicles, Puerto Rico Forward with Andrew Mercado- Vazquez, and Capitalism Hits Home with Dr. Harriet Fraad

در مورد مترجم کتاب

دوکتور میر سیداحمد جهش دارای دیپلوم ماستری، تخصص و دکتورا در جراحی عمومی از اتحاد شوروی و رتبه علمی پوهندوی از انستیتوت طب کابل زمان حاکمیت حزب دیموکراتیک خلق



افغانستان می‌باشد. دوکتور جهش از سال ۱۳۴۵ خورشیدی با شمول به حربی پوهنتون منسوب ارتش افغانستان گردیده در قطعات و شفاخانه‌های ارتش ایفای وظیفه نموده است.

جهش بعد از اخذ رتبه علمی دوکتورا در سال ۱۹۸۰ میلادی در شفاخانه مرکزی اردو یعنی شفاخانه «چهارصد بستر» ابتدا منحیث

متخصص جراحی و پس از آن به حیث شف سرویس جراحی صدری-وعائی ایفای وظیفه نموده است.

دوکتور جهش علاوه بر مصروفیت‌های عدیده در امور معالجوی و تداوی هزاران نفر مجروح و مصدوم به پژوهش و تدریس جراحی در انستیتوت طب کابل و فاکولته طب نظامی پرداخته است. موصوف نویسنده ده‌ها مقاله علمی است که طی سال‌های ۱۹۷۰ در مجلات معتبر اتحاد شوروی و در کابل در مجموعه‌ی مقالات

کنفرانس‌های علمی اکادمی علوم طبی قوای مسلح زمان ح.د.خ.ا.
به نشر رسیده است.

یکی از ثمرات تلاش دوران کاری ایشان در چهارصد بستر تالیف کتاب درسی "جراحی حرب" است که در تاریخ طب نظامی افغانستان اثربست بی‌سابقه و یکتا. جهش کتاب مذکور را در سال ۲۰۰۱ میلادی به طبع رسانده و بقسم تحفه به خدمات صحی اردوی افغانستان اهدا نموده است.

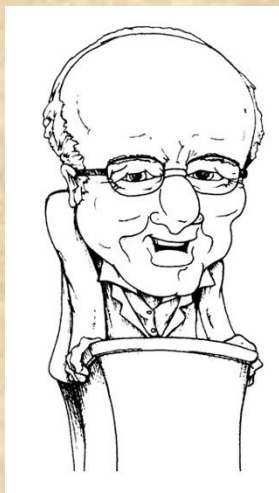
دوکتور جهش بنابر آشنائی که از تاریخ، فلسفه، اقتصاد و سیاست دارد دوره بازنشستگی اش را در ولایت برتش کولمبیای کانادا مخصوصاً بعد از اشغال افغانستان توسط قوای امریکائی و ناتو به مسئله افغانستان وبه ویژه مبارزه بی‌امان برضد اشغال افغانستان وقف نموده به روشنگری و نوشتن مقالات در این موارد پرداخته است. علاوهً او بدین باور است که تنها یک نظام اقتصادی سوسیالیستی می‌تواند تأمین کننده مساوات، عدالت و برابری اجتماعی باشد. بر مبنای همین باور است که ایشان کتاب "شناختی از مارکسیسم" را از انگلیسی به فارسی برگردان و به دسترس خوانندگان قرارداده است.

چرا ما باید به منتقد بزرگ اجتماعی مانند ملکس توجه نمائیم؟

امریکائیان مخصوصاً امروز با پرسش‌های جدی و شواهد آنکه نظام سرمایه‌داری ما دچار مخمصه شده است مقابل‌اند. سرمایه‌داری ما بجای آنکه در خدمت توده‌های وسیع مردم باشد، بیشتر و زیادتر در خدمت گروه ۱٪ (طبقه ممتاز) است.

ملکس منتقد اجتماعی‌ای بود که سرمایه‌داری را ختم تاریخ بشر نمی‌دانست، سرمایه‌داری برای او فقط مرحله‌ی نهائی است که سخت احتیاج گذار به چیز بهتر دارد.

قدرت و موثریت امروز انتقاد ملکس از نظام اقتصادی سرمایه‌داری ما را وا داشت تا این رساله را اکنون پیشکش نمائیم.



جهت رسیدن به جامعه
ایکه نمایانگر آزادی، برابری،
برادری و دیموکراسی باشد،
اولین و مهمترین چیزی که
باید تغییر داده شود شیوه
تولید است.»
ریچارد دی. ولف



<https://rahparcham\1.org>